

دو صاحب قرآن در یکے بزم گاه
 دو سعد فلک را یکے برج جبا
 دو کوکب که ذیشان فلک است زین
 دو چشم جهان بین بهم هم عنان
 دو نور چشم اقبال را
 قرآن کرد با هم چو خورشید و ماه
 دو والا گوهر را یکے درج جا
 بهم در یکے عرصه چون نرتدین
 بهم چون دو ابرو تو وضع کنان
 دو عین مبارک مه و سال را

از هر نوع مقدمات خدا طلبی و خدا جوئی و سخنان اخلاص و محبت در میان آمد در
 آنجا که مکالمه شاه و الاجاه پر رسید که سبب شکست و بر آمدن از هندوستان
 چه شد آن حضرت گفتند که از بیوفائی سمران و بے اتفاقی برادران سلطنت هندوستان
 از دست رفت ازین سخن بهرام میسر از برادر شاه از روه خاطر شده که عناد بر بست
 و شاه را بران آورد که آنحضرت را ضایع گرداندا اما سلطان خانم خواهر شاه و قاضی
 جهان که وزیر ممالک بود و دیگر بعضی مصاحبان دولت خواهی آنحضرت نموده سخنان عاقبت
 اندیشی بشاه گفتند و تقاریر از خاطر شاه بر آوردند بد فعات بزم نشاط و طرب که لائق بادشاهان
 و الا قدر بوده باشد با هم آراسته شد و براتب با اتفاق یکدیگر تاشاکے لشکار قمر غه باعث
 انبساط گردید آنحضرت قریب سه ساله بعیش و عشرت در آن سرزمین گذرانیدند شاه و الاهت
 مراسم اخلاص و محبت بجای آورده فرمود که ما را برادری و تصور نموده مدد و معاون دانند و آنچه ما را
 و اعانت مطلوب باشد بے تکلف بحسب آرزو و بظهور رسانند و آنقدر کمک که در کار شود
 سر انجام گردانند و اگر خود ما را بایر رفت بطریق کمک همراه شویم عاقبت الامر شاه و الاجاه
 جمیع اسباب سلطنت مهیا ساخته شاهزاده سلطان مراد میرزا خلف خود را با دو ازده هزار
 سوار کمک آن حضرت مقرر کرده و برائے متابعت یک منزل همراه آنحضرت تشریف آورده
 از یک دگر و دواع شدند و آنحضرت از انجار روانه شده سیرار و بیل و تبریز نموده وزیر
 مزارات بزرگان اندیکار کرده بعد قطع منازل و طے مراحل بالشکر شاهی در حوالی قندهار
 نزول اقبال فرموده محاصره نمودند میسر را عسکری در قلعه متحصن بوده بهر اسم قلعه واری
 سعی نمود چون محاصره بامتداد کشید بعد سه ماه عاجز گشته بوسیدله مهید علیا خانزاده بیگم
 همیشه حضرت محمد باقر بادشاه که کامران میرزا برائے شفاعت از کابل در قندهار فرستاده بود ملاوت
 نموده کابل قلعه بجزر اندیکار آنحضرت قلعه را متصرف شده و او را در قید نگاه داشتند از آنجا که بشاه بهاسپ قرار یافته بود

بعد فتح و نصرت قلعه قندهار را بکسان شاه حواله کنند بموجب قرار داد قلعه را به بدیع خان که سر
 آمد امرای لکی بود سپردند و در آن نزوی که شانزده سلطان مراد خلیف شاه بر عسرت حق
 پیوست و بدیع خان از روسی ستگاری طریق مروج ازاری در پیش نمود آنحضرت نظر برید
 او داشته قلعه را بزور از دستراغ کرده بکسان خود سپردند و بعد از آن ازین وادی
 بشاه نوشتند و بعد تنظیم و تسبیق مہات قندھار متوجه کابل شدند و کامران میرزا
 از قلعه کابل برآمدہ بانکہ جنگ رو بفرار نہادہ بطرف عزیزین رفت و از آنجا پیش شاه
 حسین میرزا ارغون حاکم تہتہ رسید آنحضرت بفتح و فیروزگی داخل قلعه کابل گشتہ بیدار
 منظر انوار خلعت سعادت اطوار یعنی شاهزادہ محمد اکبر کہ پیش کامران میرزا در قلعه کابل
 بود و میرزا در زمان بر آمدن برائے جنگ آن نور حدقه اقبال را ہانجا گذاشتہ رفت میا
 بہجت و بہرور شدند و جشن شادمانی و کامرانی ترتیب دادہ بواسطہ امتحان شعور آن نور
 حدقہ سلطنت والدہ ماجدہ ایشان را در میان عقیقت و کجاستادہ کردند و آن شرہ شجرہ
 دولت را فرمودند کہ والدہ خود را بشناس با آنکہ از مبادی ولادت با سعادت بقایت
 حال کہ سن شریف بچہار سال رسیدہ بود و از والدہ شریفہ جدا شدہ بمقتضای
 شعور خدا داد کہ از ناصیہ حال آن نونہال گلشن اقبال روشن بود بے تامل در پرتخاشا
 در چندین عصمتیان بکنار والدہ ماجدہ درآمد شاہدہ این حال ندرت داشتہ آنحضرت
 حریم قدسی بر خاست و آنحضرت در شگفت ماندہ الطاف ایزدی شنائی حال آن تازہ
 شجرچین اچلال تصویر کردند و قصہ چند گاہ در کابل و ادعیش و عشرت دادہ شانزادہ
 را در کابل گذاشتہ متوجہ بدخشان شدند و قلعه بدخشان را گرفتہ بمیرزا سلطان ماکم
 آنجا جنگ کردہ منظر و منصور گشتند و راخذ و طبیعت اقدس از مرکز است و آنحضرت
 ورزیدہ عارفہ صعب عارض سال گشت حتی کہ چند روز غمش و بیوششی رو داد و بہر
 تاخوش براسنہ خاصہ عام جاری گردید بعد چند روز افاقت عاید سال خیرال گردید
 و انوار صحت بر چہرہ نورانی ہویدہ گشت عالم آشفستہ تسکین یافت و کار ہائے ہم خورد
 انتظام پذیرفت کامران میرزا ازین خبر مسرور گشتہ از حاکم تہتہ کمک گرفتہ بجناب آنحضرت
 را پہرہ گردید و ناگہان در کابل رسیدہ قلعه را تسخیر و آورو و انواع ظلم و ستم
 نمودہ اکثرے را بناحق کشت چون این معنی بمسامع حضرت رسیدہ بدخشان

شده در کابل رسیده قلعه را محاصره کردند و کار برتخصان قلعه تنگ آمد کامران میرزا دست
 جو رجسلا بر عیال امرای باوشاهی که درون قلعه مانده و آن امرای بر کاب مقدس
 بودند و رازگردندان امرای را به پستان بسته از کنگره قلعه آویخت و بچگان صغیر را سرازتن
 جدا کرده در سورچه پای باوشاهی انداخت تا امرای از دیدن اینحال از کاب والا جدا شوند از آنجا
 که امرای اخلاص و رزه و فاکیش بودند با وجود بی سستری زنان و کشته شدن بچگان
 خود با بر محاصره قلعه ثابت بودند و داد مروانگی میدادند چون کامران میرزا دید که درین صورت
 هم کار پیش نمیرود از روی بی رحمی و سنگدلی شاهزاده محمد اکبر را که در قلعه کابل
 مانده بدست میرزا آورده بود محاصره توپخانه باوشاهی بر کنگره قلعه آویخت حفظ و حمایت
 ایزدی و حسد زویانیت صمدی شامل حال فرخنده مال گردید و اصلا سببی و گزند
 بآن تازه نهال چمن دولت و اقبال نرسیداری کسی را که لطف الهی کافل احوال دولت
 اشتغال بوده باشد و اعیبه و اهیبه بدانذیشان چگونه پیش میرود و آن کس را که سلطنت
 و سروری از کار فرمایان قضا و قدر و رازل مقرر کرده باشند بدخواهی بدخواهان
 چه مضرت تواند رسانید پر توی آفتاب تائیدات الهی چون بر ساحت سعادت مقبله
 تا بد از بخار بدخواهی مخالفان پوشیده نگردد و دشیم بهار رحمت نامتناهی اگر بر چمن اقبال
 دولت مندگی و زو با سبب خزان خواهش حسودان نقصان نه پذیرد - **منظم**
 آن را که حنای نگاه دارد در سنگ ز آسمان بارو
 حاشا که بر و رسد گزند آشفته شود ز ناپسندی

کامران میرزا با وجود اینچنین اعمال نکو بیدار پیش نمیتوانست بر و آخر الامر بیدست و پاشده
 از قلعه برآمده رو بهزیمیت نهاد و آنحضرت بفتح و فیروزی داخل قلعه گشته شاهزاده محمد اکبر
 را و را غوشش گرفته بزم شادمانی و ابتهاج برآراسته و او عیش و ارتیاح دادند کامران
 میرزا بعد از هزیمیت در بلخ رفته به پیر محمد خان والی توران التجا آورده استمداد و استعانت
 نمود پیر محمد خان رسیدن میرزا معتنم دانسته لوازم مهانداری بجای آورده بطریق
 کمک همراه میرزا بر سر بدخشان آمد و پس از محاربه بدخشان را از میرزا سلیمان
 مستخلص نموده کامران میرزا را در آنجا نصب کرده بلکه خویش معاودت نمود بعضی
 امراتفاق سرشت واقع طلب از استماع تصرف کامران میرزا بدخشان از آنحضرت

جدا شده قریب سه هزار سوار از کابل فرار نموده در بدخشان بیدند حضرت بعد از آنجا که بدمایر برائے دفع شورش
 کامران میزاد و دفع امرائے کافر نعمت از کابل روانه شدند در وقت عزیمت آن سمت یادگار ناصر
 مرزارا که سر فتنه فتنه اندوزان و قلعه کابل مجوس بود مسافر ملک عدم نمودند بعینیت
 آتشی را که حسیق از و سوزد جز بختن علاج نتوان کرد

بعد قطع مراحل در نزدیکی طایفان رسیدند بکامران میرزا جنگ کرده منظر شدند
 مرزاتاب نیاورده رو بهزیمیت نهاده در قلعه طائفان رفته متحصن گشت و آنحضرت محاصره قلعه
 نموده کار بر دستنگ نمودند میرزا عاجز شده قبول اطاعت کرده استدعای خیمت
 مکه معظمه نمود و از قلعه برآمده عازم شد و امرای که از کابل فرار نموده بودند همه را دستگیر
 نموده شمشیر و ترکش در گردن هر کدام انداخته بجنور اقدس آوردند حضرت از روی
 عاطفت و مرحمت قلم عفو بر سر کرم آنجماعه عصیان مندر کشیده هر کدام را بعینیت خاص
 سرافراز نمودند بعد پنج روز کامران میسر را که عازم خانه کعبه بود از راه معاودت نموده
 بلازمست اقدس مشرف شده مورد نهاران عنایات گشت آنحضرت اولاً بطریق توره میرزا
 را دریافته بعد آن برادرانه ملاقات نموده در کنار گرفته گریه ها کردند چون ازان باز
 که در نواحی لاهور جدا از هم شده بودند سفارفت در میان بود بعد از نه سال ملاقات
 بهم رو داده بود بزم عیش و عشرت اراسته شد و داد انتقاسش و مسرت داده
 آمد چون مجلس آخر شد کولاب و بعضی مجال از ولایت بدخشان بکامران میسر را مرحمت
 فرموده و عسکری میرزارا که در قندهار قید کرده بودند و تا حال در زندان مکافات بود خلاص نموده
 حواله میسر را کامران کردند و در همان طرف جاگیر داده بفتح و فیروزی بکابل معاودت
 فرمودند بعد انتظام مهام کابل و حصول عیش و کامرانی در ۹۵۶ هجری بمخیر بلخ پورش
 فرموده با جمعیت شایسته متوجه آن سمت شدند و منشور عالی در باب طلب کامران
 میرزا و دیگر مرزایان که در انحدود بودند صادر گشت میرزایان و امرایان بالشکر شایسته
 آمده ملازمست کردند و کامران میرزا از آمدن به لطائف انجیل گذرانید آنحضرت کویج
 بکویج روانه شدند بعد رسیدن و رامک بانگ جنگ قلعه را انشراح نمودند
 بعد آن در نواحی بلخ نزول اقبال اتفاق افتاد سپید محمد خان والی آنجا صوفی آراسته
 آماده مصاف گشت و بجنگ عظیم در پیوست بهادران شجاعت نشان و بدان گفتند

بمیدان کارزار آورده چپقلشهای مروانہ نمودند و شکست بر لشکر مخالف افتاد
 پیر محمد خان صورت حال برین سوال دیدہ از معرکہ برآمدہ منہزم گشت آنحضرت و اعیہ
 نقائب مخالفہ تسخیر بلخ مصمم داشتند اما از بے اتفاقی امر این ارادہ ناپہون رسید و کار تمام شدہ
 تمام ماند ہدیرین اثنا شہرت مخالفت کامران سیرزا و عزیمت او بہست کابل برز باہنہا افتاد
 و بحرب صلاح وقت تسخیر بلخ موقوف داشتہ و انہ کابل شدند و در سعادت ترین اوقات داخل
 قلعہ کابل شدند بہتیش و عشرت اشتغال ورزیدند کامران میسرزا از کولاب بر سر
 بدخشان و آن نواحی لشکر کشیدہ ہمیرزا سلیمان و میسرزا ہندال جنگ نمود و در انجا کارے
 نہ ساختہ رو بہ کابل آورد آنحضرت از استماع این خبر متوجہ دفع او گشتہ و در قباچق متصل غور بند
 ہر دو لشکر با ہم پیوستند و آتش کارزار مشتعل گشت جو انان کار طلب کرتشہ جگر زلال
 جانستائی بودند قدم در دائرہ دارگیر آوردہ و مارا ز روزگار اشتیاق بر آوردند و پلان
 کار گزار خورش رستی و رسیدن کارزار جولان وادہ در خونریزی اعدای تیغ جانستان را ابدادندہ

منظوم

بپیوست جنگی کز آن سان نشان ندا و ندگروان گردن کشان
 ہمہ ریگ شد زیر لعل اندرون چو کر پاس آہار وادہ بخون
 بیابان بگردار سیحون ز خون یکے بے سر و دیگری سبزگون

چون آنحضرت بر پشتہ ایستادہ اندازہ کار نوکران موافق و منافق بچشم آدم شناس
 خویش مے نمودند و دیدند کہ اکثر امرائے خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیختہ بجانب کامران
 میسرزا روانہ شدند و بعضی در استعداد زمین بوس ہستند و معاملہ دگرگون گردید از شاہد
 اینحال ستمان جانستان از سر قہر و قلبہ و غضب بدست اقدیس گرفتہ بغورج مخالف تاختند
 ناگہان تیسرے بر اسب خاصہ رسید و لشکر غنیم غالب آمد و لشکریان آنحضرت مغلوب
 شدہ رو بہ فرار نهادند۔

منظوم

چو بینی کہ لشکر ہمہ پشت داد تو تنہا مدہ جان شیرین بہاد
 چو بینی کہ باران نہا شد یار ہر نیمت زمیدان غنیمت شمار

بالضرور آنحضرت عنان تاب گشتہ بجانب ہماک تشریف بردند و بسبب ضعف
 و بسیاری تروریہ خاصہ از بالاک والائے خویش فرود آوردہ بہیکے از قہنگاران

سپر و نماز سادہ لوحی جبہ خاصہ را در راہ انداختہ روانہ گشت چون نزدیک کمرور رسیدہ نزول قبال
 واقع شد شخصی از انطرف دریا آواز داد کہ اسے کاروانان در میان شما بیچ خبر باد شاہ است آنحضرت
 فرمودند کہ چہ میگوی و در میان شما خبر باد شاہ چگونہ هست او جواب داد کہ خبر چنان است کہ باد شاہ
 نہ ظنی شدہ از معرکہ بر آمدہ و بچہ کسے ایشان را ندیدہ آنحضرت روسے اقدس با و فرمودند
 معنی باعث تسلی او گردید و مردم کامران میسر را جبہ خاصہ را کہ از راہ بدست آنها افتاد
 پیش میسر را آوردہ بودند میسر را گذشتن آنحضرت ازین جہان فانی تصور نمودہ بغایت کامران
 و شادمان شد و گفت بیت

ومی حیات پس از مردن چنان دشمن گمان برم کہ ز صد سال زندگانی بہ

از انجا رو بکابل آوردہ قلعہ را بشیخورد آوردہ شاہزادہ محمد اکبر را مقید ساخت بعد سہ ماہ
 آنحضرت سامان لشکر نمودہ متوجہ کابل شدند کامران میسر را باستماع اینخبر کان خود راہ
 قلعہ گذار شد و شاہزادہ محمد اکبر را مقید بان خود گرفتہ بقصد پیکار روانہ شد آنحضرت از روی
 رفت و عطفوت منشور اعلیٰ متفقین نصائح ارجمند کہ گوشوارہ گوشش ہوش تواند بود صا در
 فرمودند میسر را در جواب نوشت کہ چنانچہ قند ہار حضرت تعلق دارد کابل بمن تعلق گیرد باین شرط
 صلح سے نایم باز آنحضرت نوشتند کہ اگر راستی و درستی را آہنگ مصمم است صبیہ ضیہ
 خود را عقد مناکحت شاہزادہ محمد اکبر در اردو تا کابل را بانہا عنایت فرمودہ ماوشما و تسخیر ہندوستان
 کمرہت بندیم میسر را میخواست کہ این معنی را قبول نماید اما امر اسے منافق میسر را از راہ
 بردہ اما وہ جنگ نمود در نزدیکی چار پیکاران محار بہ عظیم رویداد کامران میسر را تا مقاومت
 نیاوردہ رو بہزیمت نہادہ خود را در افغانستان کشید و میسر را عسکری در قید آمد و فتح و نصرت
 نصیب آنحضرت گردید بیت

ز فیروزی شاہ شکر شکن سپہ را در جہان در آمد بن

شاہزادہ محمد اکبر کہ در قید کامران میسر را بود بہلازمت اقدس مشرف گشت و موجب
 ہزاران شاد کامی گردید و مقرر شد کہ من بعد شاہزادہ از رکاب اعلیٰ جدا نشود آنحضرت
 از انجا روانہ کابل شدند میسر را عسکری را مسلسل نزد میسر را سلیمان در بدخشان فرستادند
 کہ براہ بلخ روانہ مکہ معظمہ گردانند چنانچہ میسر را عسکری مجتہت زدہ از جناب والاروانہ
 کعبۃ الشکر گردید در سنہ ۹۶۵ در میان مکہ و شام مسافت زندگی قطع نمود و کامران میسر را

بعد ہر میت خود را چار ضرب زوہ قلندرانہ از راہ وہ سیر بطرف جوئے شاہی کہ الحال موسوم
 بہ سلال آباد است رو بہا وہ باعات افغانان خلیل و ہندوسہ مرتبہ جمعیت یکجا کردہ بانوج
 بادشاہی کہ بر سر او تعین شدہ بود کارزار نمودہ شکست یافت آنحضرت برائے
 دفع شورش از کابل نہفت فرمودند چون نزدیک کندک رسیدند کامران میسزرا
 بامداد ایشام افغانہ شبنون آوردہ کارنا ساختہ بدر رفت در ان شبنون میسزرا ہندال از
 دست افغانی ناوانستہ بدرجہ شہادت رسید باعث فراوان عم خاطر اقدس گشت و نزدیک
 مزار پدر بزرگوار درگذر گاہ کابل مدفون کردند بالجملہ آنحضرت در موضع ہمسو و از توابع نیکسار
 تا انقضاء ایام زمستان اقامت فرمودند چون زمستان باخر رسید و صولت سرما
 روی آوری آورد بر سر افغانان کہ کامران میسزرا در پناہ آنہا رفتہ بود پورش کردند و پیش
 بلاغ پاسی از شب گذشتہ جنگ رود او کشر افغانان بو حشت آباد عدم رفتند و کامران
 میسزرا از انجا گریختہ بدر رفت و رایات اعلا از ان طرف خاطر جمع نمودہ بکابل معاودت فرمودند
 کامران میسزرا بستوہ آمدہ رو بہند وستان بہاد پیش سلیم خان ولد شیرخان کہ بعد از
 فوت پدر تحت نشین ہند وستان شدہ بو دوران وقت در پنجاب ہم جموں داشت در
 مقام قصبہ بن رسید سلیم خان پسر خود آواز خان و مولانا سید عبداللہ سلطان پوری و دیگر اہل
 با استقبال فرستادہ در آن قصبہ با یک دیگر ملاقات کردند سلیم خان بعد ان فراغ ہم جموں
 مزار را ہمراہ گرفتہ عازم دہلی گردید و میخواست کہ اورا دستگیر نماید میسزرا ازین معنی آگاہ گشتہ از منزل پاجھی وارہ فرست
 یافتہ یوسف افغانی را در جامہ خواب خود گذاشتہ فرار نمودہ براجہ مکہات کہشت گروی سہزد واقع است پناہ بڑ
 در انجا چون اتفاق نیفتاد و زوراجہ کہلو از اچہای کواہستان بکثرت جمعیت و ولایت ممتاز بود رفت
 چون او ہم جاندا و رود ولی افتادہ بہ نگر کوت رسید و از انجا در جموں آمد در انجا ہم تنوائنت
 اقامت و زریہ شہقت بسیار پیش سلطان اوم گکہر کہ در ان زمان بیادشاہ نیایش داشت
 و بطور خود حکومت میگردید سلطان اوم گکہر میسزرا را نگاہداشتہ عرضداشت
 پنجاب والا تنہمن استدعائے مقدم مقدس نمود آنحضرت معہ شاہزادہ محمد اکبر براہ نیکسار
 متوجہ شدند و از آب سندہ گذشتہ سلطان اوم شرائط دولت خواہی بجا آوردہ کامران
 را ہمراہ گرفتہ در مقام برہالہ بخدمت آن حضرت آورد و از انجا کہ میسزرا مصدر تقصیرات عظیمہ شدہ
 بود و آنحضرت از بے اعتدالی او تنگ و شکر بیان بجان آمدہ بودند و چون حضرت

فروس مکانی محمد بابر با دشاہ در زمان رحلت وصیت فرمودہ بودند کہ این برادران بایک دیگر قصد جان نکنند آن حضرت قصد جان میرزا نکر وہ بصلاح دولت خواہان نیک اندیش و تقاضائے وقت میل در چشم کشیدہ ہر دو چشم میرزا را کہ دیدہ بان جان و دل بوڈند از بصارت معزول کردہ فروغ از دیدہ برگرفتند و خصت مکہ معظمہ و اوند میرزا در آن مکان شریف رسیدہ بعد دریافت سہ حج در سال ۹۶۴ ہجری بمان طرف و ولایت حیات سپرد و القصہ بعد خصت میرزا آنحضرت در کابل رسیدہ بعیش و عشرت پرداختند و امن و دولت معلی کہ عبار الودہ خواہش بود چشمہ افضال الہی شست و شویافت و جمیع کافر نعمتان بسزائے نیات و اعمال خود رسیدند و خرمین عمر و دولت ایشان بہ برق قہر ایزدی سوختہ شد و نشان مہستی ایشان از صفحہ روزگار ستروہ گشت چنانچہ مصاعب و متاعب عمر و موارد و مطلق یسر جا بجا موافق ترتیب زمانی و تسبیح مکانی گذارشن یافت اکنون شہ از احوال سعادت اشتغال شیر شاہ بمحسور در آوردن و ترتیب این نسخہ منوعہ و برائے مترصدان اخبار سلاطین ارمغانی اما وہ کردن ناگزیر است

شیر شاہ عرف فرید خان افغان سو

در زمانے کہ سلطان بہلول لودی فرمان روائے ہندوستان بود ابراہیم جد فرید خان یعنی شیر شاہ کہ سو داگرے اسپان میگرد و از ولایت روہ آمدہ نوکرے امر اختیار نمود و در موضع ننگہ تاج نار نول توطن گزید و در عہد خلافت سکندر بن سلطان بہلول پیش جمال خان حاکم جونپور نوکر گشت بعد فوت یوحسن خان خلفا کہ پدر فرید خان بود نزد جمال خان بودہ رشد و کاروانی خود ظاہر ساخت روز بروز ترقی پیش ادا شد و چہا ترقی او نشود کہ کار فرمایان قضا و قدر سلطنت ہندوستان بنام خلف سعادت پیوندش مقرر کردہ بودند مقرر راست کہ ہر گاہ زمان ولادت با سعادت باو شاہ قوی طالع نزدیک میرسد ناظران سلسلہ علوی در نزدیکی آن از مقدم میمنت توامش بشارت فرخندہ اشارت بمنصہ ظہور سلوہ گرے سازند مصداق این معنی آنکہ در ایامے کہ والدہ شیر لپیہ فرید خان بمعمر گرامی آن خلف مسو و حاملہ بود در عالم خواب مشاہدہ نمود کہ سہاہ منیر از آسمان فرود آمدہ و کنار آن عقیقہ شد **مصرعہ**
راحت بہمہ وجوہ بخشد این خواب

ہمان وقت بیدار گشتہ این خواب سعادت انتساب بشوہر خویش گذارش نمود و حسن خان بے
تامل و تحمل تازیانہ چند بان عقیقہ زد کہ آن کہ بانو متعجب گشتہ استفسار نمود کہ من خواب خود
بیان کردم تازیانہ زدن و مرابی تقصیر ازار و ادن از چہ راہ است فرمود کہ این خواب مژدہ
میدہد بر مقدم خلف قوی طالع از انجا کہ بزرگان آزمودہ کار فرمودہ اند کہ اگر خواب نیک نمودار
شوہ بعد بیداری و ران شب با خواب نباید کہ در نتیجہ آن خواب زایل نگردد و ازین جہت تازیانہ
زدم کہ ار و در آن بقیہ شب ترا خواب نگیرد و القصہ در سعادت ترین اوقات آن خلف
مسمو و بعالم وجود آمد چون چہار سالہ گردید روزے طفلانہ گریہ کنان درمی از پدر خویش
میطلبید و رویش صاحب حال و قال دانائے اسرار حال و مال فرید خان را بدین حال
دیدہ بخندید و باواز بلند گفت سبحان اللہ بادشاہ ہند و ستان بطلب درمی گریے نماید
حسن خان از کلام و رویش خدا اندیش و اقف گشتہ بغایت مسرور گشت و این معنی را مصداق
خواب نیک آن عقیقہ تصور نمودہ یقین دانست کہ این خلف سعادت مند ہر تہہ والا کامیاب
خواہد شد چون آن والا اختر بحد تمیز رسید علامات ریاست از فرست او ظاہر
و آیات ایالت از بسالت او باہر اطوار جہان داری از فرط خبر داری او واضح و آثار بادشاہی
از و فوراً گاہی ادلایح بود القصہ چون جمال خان حاکم چون پور حسن خان را پیش آورد پرگشہ
سہرام و تانڈہ از توابع رتاس بجاکیر او مرحمت نمودہ پانصد سوار ہر ہاش مقرر کرد و فرید خان
داروغہ جاکیر پدر خود گشتہ از روسے تدبیر صائب و فکر نقائب و عقل خدا داد و دانش ماور زاد
نظم و نسق معاملات و بند و بست مہات ہوا قعی کردہ در تخریب و تادیب گردن کشان و قلع و قمع
سر تابان و امینتہ بر ایاد و رفاہیت رعایا و افزونی زراعت و از و یاد حاصلات و آبادی دیہتا
مساعی جمیلہ بکار برد و چنانچہ جاکیر آباد گشت و محصول افزون آمد سر کشان از و در ہراس
بودہ تن بال گذاری و رعیت گری دادند چنان فرید خان پخصیل علم قیام و رزید عربی تا کافیہ
و فارسی ~~تعلیم~~ و بوستان و سکندر نامہ و دیگر کتب معروف خواندہ بود بعد از انکہ حسن خان
و و بیعت حیات سپرد و فرید خان و برادران اورا مدتی بر جاکیر مناقشہ ماند چون فرید خان از
ہمہ برادران اعیانی و عمداتی کلان در عقل و دانش و شجاعت و مردانگی سر آمد بود خدمت حکام
بجا آورد و امور ~~تسلیم~~ و آفرین و مشمول عنایات مے شد درین مناقشہ ہم گنان رعایت او
مے نمود و نہ بعد از انکہ سلطان ابراہیم لودی گشتہ شد و ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ

اورنگ آراء خلافت ہندوستان شد فرید خان پیش بہار خان ولد دریا خان کہ ولایت
پتہ متصرف شدہ خود را سلطان محمد خطاب کردہ اسم سلطنت بر خود بستہ بود رفتہ نوکر گردید
و معدر خدمات پسندیدہ گشت نوپتی در حضور سلطان محمد در شکار گاہ از روسے جرات ویری
شیری بشمشیر زد او فرید خان را شیر خان خطاب دادہ پیش آوردہ روز بروز تہہ اش بلند گردید
و بعد چند گاہ وکالت پسر خود بشیر خان مقرر کردہ بجا گیر ہا فرستاد چون صحبت شیر خان سوراخا
درست نشد نزد سلطان جنید برلاس کہ از اعظم امراء بامری و خواہر حضرت بادشاہ و درجہ
زوجیت او بود در مانک پور رفتہ نوکر گردید بحسب اتفاق سلطان جنید برلاس بلازمت بادشاہ
آمد شیر خان ہمراہ او بود و وضع اطوار بادشاہی دیدہ بایاران خود میگفت کہ مغل را از ہندوستان
بر آوردن اسانست چہ مغل خود معاملات نمیرسد و بشکار و عیش و عشرت مشغول است و مدار
معاملات بوزرا میگزارد و عیب افغان ہمین است کہ با خود اتفاق ندارند اگر مراد دست و ہد بام
متفق بودہ مغل را بدر سازیم یاران ازین معنی خندہ و استحقاق میکردند روزے سلطان جنید
بر ماہیدہ خاص بادشاہی حسب الامر والا حاضر شد شیر خان نیز در ان مجلس حاضر بود طبق ماہیچہ
پیش شیر خان نہادند او خود را از خوردن آن عاجز یافتہ کار و کشیدہ ماہیچہ را پارہ پارہ ساختہ بقاشی
حوردن گرفت چون نظر بادشاہ بر ان افتاد بر خیال واقف شدہ پسندید بہر خلیفہ وزیر فرمود کہ ان
افغان عزیز کارے کردہ از ہان روز بنظر عزت منظور گشت نوپتی سلطان جنید شیر خان
را باد و افغان دیگر برائے سہ فرازی از نظر اقدس در آوردن انجا کہ رائے عالم آرائے بادشاہا
پر توہست از شمشیر انوار ایزدی انچہ بعد از سر انجام کار بمنصہ ظہور میرسد بر میرات ضمایر
صافیہ شان اول جلوہ گرے گردد از غایت عاقبت بینی و نہایت آگاہی صورت واقعہ را پیش
از وقوع بمیزان عقل روشن مے سمجند حضرت بادشاہ آن دو افغان را نوازش فرمودہ در
باب شیر خان حکم شد کہ چہان این افغان شوخ مینانید این را دستگیر کنند شیر خان از بسکہ
عنایات ایزد متعال شامل حال سعادت اشتمال او بود و صاف انان قضا خلعت سلطنت
بر بالائے او دوختہ بودند صد حکم بادشاہی بہ تفرس در یافتہ پیش از انکہ او را قید کنند فرصت
را عنینت دانستہ بدر رفت باز بلازمت سلطان محمد در پتہ رسیدہ صاحب اعتبار گشت
چون پسر سلطان محمد فوت شدہ بود او وارثی کہ قابلیت سلطنت داشتہ باشند داشت

شیرخان مدارالملك او بود بعد فوت او حکومت ولایت بهار با استقلال کمال یافت و اطراف آن ولایت بجز در شمشیر و قوت اقبال و محیط تصرف آورده شوکت و حشمت پیدا کرده خیال تسخیر بنگاله در خاطرش افتاد و در آن نواحی منجمی بود عالی نظرت و الادانش در دقیقه شناسی طلوع و غروب ستارگان و شرف و سبوط اختران و اتصالات انجم با خود با و نظرات کواکب با یک دیگر و احکام نتائج هر یک اشتغال کمال و با بر از آسمانی و اظهار اسرار سر نوشت انسانی مهارت تمام داشت مانند روش غیب حقیقت حال استقبال ظاهری کرده و در گذارش احوال افلاک زمین سحر معین و طریقت

دقیقه سنج خرد و در دستاره شناس اشاره فهم بلند اختر و همایون فال

شیرخان در باب ساعت برائے تسخیر بنگاله بان منجم ارسطوی مشیم التاج آورد او ساعتی فرخند که برائے حصول نصرت و فیروزی مختار بوده باشد انتخاب کرده نوشته داد و بتاییدات الهی در آن ساعت سعید شیرخان بر بنگاله یورش نموده بتسخیر و آورو و نیز چون تاج خان افغان حاکم چهار گده را پسران بسبی از اسباب گشتند شیرخان مسافرا از ولایت منکوحه تاج خان را بنسون و فریب در عقد نکاح خود آورده قلعه مذکور را تصرف شد و بر تمام ملک شترتیه استیلا آورد و بدین نزدیکی حضرت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه مرغل مرحله بقا شدند حضرت نصیر الدین محمد همایون بادشاه سریرارائے خلافت گشتند سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی به پینه آمده مسند آرائے حکومت گشت شیرخان متابعت او اختیار کرده باتفاق یک دیگر در جوینپور رفت آن نواحی را از امرائے بادشاهی تخلص نموده بعد چند گاه لشکر بادشاهی جوینپور را از و باز گرفت چون سلطان محمود در شکست و رادویس برگ طبعی در گذشت شیرخان بلا شرکت غیر بر پینه و بنگاله دست تصرف یافته قوت و مکنات بهر سانید و بر ملک بادشاهی شروع تاخت نمود بعد از آنکه بادشاه بدفع او متوجه شدند او صلح در میان آورده قطب خان عن عبدالرشید پسر خود را با فوج بلازمنت گذاشت که در خدمت حاضر بوده باشد چنانچه قطب خان در مهم گجرات برکاب بود از آنجا که بخت پیش پیر آمد چون بادشاه را در مهم گجرات مدت مدید گذشت شیرخان فرصت یافت اکثر بلاد بتصرف خود در آورد پس از آنکه ممالک گجرات مفتوح گشت و افواج بادشاهی بر شیرخان تعیین گردید و بادشاه نیز متوجه شده بعد تسخیر قلعه چهار گده روانه بنگاله شدند شیرخان که در بنگاله قیام داشت با ستارح توجه بادشاهی

در خود تاب مقاومت ندیده از بنگاله بطرف چهار کهند رفت و براج چنتامن برهن حاکم قلعه
 رهتاس پیغام کرد که چون مثل از عقب میرسد اگر از روستا مروت در قلعه بجهت اهل و عیال
 جاوی احسان است که تا باقی عمر برگردن خواهد بود درین طور ایام نکبت تلمطت همسایگان ضرور
 است پنجمین حرف و حکایت چاپوسی و نیرنگ سازی راجه سادو لوح را که زمان او بارشش
 در رسیده بود فریفت او قبول کرد که اهل و عیال او در قلعه در آید آنگاه شیرخان
 یکپزدولی ترتیب داده در هر دوی جوانان مردانه را انتخاب کرده مسلح نشانند و در چند دوی که
 پیش بود عورات و را در ده روانه ساخت در بانان قلعه کسان راجه بتمحص و دوی باشنول
 شدند و در چند دوی عورات را دیدند شیرخان براج پیغام کرد که مستورات را نمیتوان نمود
 و ننگ ستر نتوان قبول کرد راجه که ستاره دولتش نزدیک بغروب رسیده بود از
 سادو لوحی منع نمود که مزاحمت نسا زند چون دویها با تمام بقلعه در آید افغانان
 قوی جنگ و جوانان با ساز جنگ از دوی ابرآمده بتوجه خانه راجه شدند و جمعی خود را
 بدر و ازه قلعه رسانیدند و شیرخان نیز با فواج مسلح مستعد شده خود را بدر و ازه قلعه
 رسانید و بسیاری از کسان راجه قتل در آمدند و در نهایت آسانی قلعه بدست آمد چون این
 چنین قلعه آسمانی ارتفاع که از مبادی بنای آن هیچ فردی از فرمان روایان بران استیلا نیافته
 و در هند و سستان نظیر آن کم نشان میدهند تیغ و را بد شیرخان کلید بیت المقصود بدست
 آورده اهل و عیال خود را در آن بامن گذاشته جمعیت خاطر در پی کار خود گردید و پادشاه
 در بنگاله رفت بیست و هشت روز و اخت و ایام برسات در میان آمد شیرخان بنگاله مسدود
 ساخت و نگذاشت که خبر یکبار رسد فله بشکر بادشاهی برسد بعد از آنکه پادشاه از بنگاله
 مراجعت کرد و در مقام بهوج پور تهنیت برکنار و ریاض گنگ اتفاق اقامت افتاد شیرخان نیز
 با لشکر عظیم آمده خیمه انداخت بفرشت حکایت بحسب ظاهر صلح کرده روزها میگذرانید و در باطن خنگ
 جنگ را جولان میداد تا آنکه جمعی از پیاده مردم زبون را با اسباب آتش بازی روبرو بشکر
 بادشاهی گذاشته خود و منزل عقب رفته نشست از آنجا که امری از پرده غیب
 بنظر پیوستنی بود منصوبه چنان نشست که بشکر بادشاهی در کمال غفلت میگذرانید شیرخان
 در شکرگاه خود شبگیر کرده ناگهان صبحی برخیمه گاه بادشاهی در رسید و تیغ سبزه درین
 بخونریزی و شکرکشی از نیام بهست مولآوری برکشاد و بشکر بادشاهی را فرصت زین کردن

اسپ نشد تا بچنگ انداختن چه رسد آن خفتگان بستر بے پروائی و نشستیگان خیام
غفلت اکثر به خوابگاه فنا غنودند و بسیاری بیابان نور و نیرمیت شدند ~~منظوم~~

یکے داشت سرور ہوا کے نگار
یکے جامہ مید وخت ہمدوش تن
یکے می شد از بادہ عشرت پرت
یکے گوش بر نغمہ چنگ و شہت
یکے نرد بازش بود آرزو
یکے خواست ز بہار دیگر گنجیت
یکے ترکش انگستد و دیگر کلاہ
بر آمد از انجا یکے رستخیز
گریزان سپاہ گروہا گروہ
منودند شاہ و سپہ جملہ پشت
نہ تاج و نہ تخت و نہ دولت بجا
ز بس غارت آنچه و چسار پا

کہ با جانفانیش افتاد کار
کہ شد جامہ اش جانشین کفن
کہ از بادہ مرگ گروید مست
کہ اندر مقام عدم پا گذاشت
کہ شد تخت نرد و تابوت او
گریزندہ ہر سو ہمہ رخت ریخت
گریزان گرفتند بے راہ راہ
ہمہ بر گرفتند راہ گریز
ہنسا دند رخ سوئے ویرا کوہ
در آن راہ بادی در آمد پشت
نہ اسپان نہ مردان جنگی بیا
زبان دشت شد بر سپہ تنگ جا

بفرمان بادشاہ حقیقی فتح و نصرت نصیب شیرخان گروید و بادشاہ شکست خورد و بہر آن
نعت محن در آگرہ رسید بعد یک سال انواج فراہم آوردہ باز در قنوج آمدہ جنگ کرد و درین
مرتبہ بتائیدات الہی و معاصدات نامتناہی شیرخان منظر و منصور گشت بہر ~~پلست~~
پرنیروی مردی و فرزند خویش بگردون برداشت اورنگ خویش

بادشاہ مہتمم گشتہ نتوانست در آگرہ و دہلی اقامت ورزید در لاہور رسیدہ چند روز
مقام کردہ بسمت ملتان و تہنہ رفت و شیرخان بعد چہن سنہ عظیم تالاہور بگماش کردہ و از انجا کہ
خواص خان غلام خود را کہ مقدمتہ بچیش و قوت بازو او بود و در شجاعت و مردانگی طاق و در
سخت و نیک نامی شہرہ افشاہ چنانچہ تا حال در ہندوستان کار نامہ کے اورا
در ~~سردو و نغمہ~~ می سرایند باشکر گران تبعاقب بادشاہ فرستاد او تاملتان اوج تعاقب
منوہ معاودت کرد و شیرخان تہتہہ تعلقہ لکھران رفتہ برگشت و متصل کوہ بالستائہ قلدنیاً

بناوه برهتاس موسوم گردانیده ده هزار سوار برائے سدر راه لشکر باوشاهی و دانش لکهران در
 آنجا گذاشت چنانچه آن قلعه را حلف او اسلام شاه با تمام رسانید القصد شیرخان بعد
 تنظیم و تسبیح مهات اندیار با گره رسید در ۹۴۹ سنه سکه و خطبه بنام خود منووده شیر شاه
 خطاب کرد و این بیت بر سبج نقش بست بر بیت

شاه الله باقی ترا باد و ای کم همان شیر شته بن حسن سو قائم

چون راجه پورن مل مرزبان رای سین لوائے استیلا و غلبه برافراشته اکثر پرگنات نواحی
 را متصرف شده از روی هوا پرستی و نفس دوستی و هزار عورت مسلمه دهند چه را در حرم سر لایه
 خود در زمره پاتران و رقاصان انتظام داده بود شیر شاه با صفای این معنی بمقتضای حمیت اسلام
 و این سلطنت بتاویب آن خود سر هوا پرست و تسخیر قلعه رای سین کمر همت بر بست و علم
 نهضت برافراشته در آن دیار رسیده قلعه را گرفت بعد امتداد ایام محاصره و محاربات
 متواتره راجه پورن مل عاجز شده صلح کرد پس از گرفتن قول و تشرار آمده ملازمت منو و علمای
 دین مستوی دادند که چون این کافر زنان مسلمه در خانه خود واد با وجود قول قتل او مطابق امر شیخ
 لازم است شیر شاه بقصد حصول ثواب فوج آراسته جنگ انداخت راجه پوتان دل پر مرگ
 بناوه کارستانی کردند که داستان رستم بازیچه شد مانند پروانه بے محابا خود را بروم شمشیر
 دندان فیل زده هلاک شدند و زنان و فرزندان راجه هر منو وند و بسیاری را از لشکریان شیر
 شاه کشتند و منظم

دباوه بر آمد ز هر دو سپاه تو گفستی بر آیم خنت خیر شید و ماه

چکا چاک بر خاست از هر دو سوی ز خون شد همه زر گه جوئے جوی

آخر الامر راجه پورن کل کارنامه تهور نظهور رسانیده با اکثری از مردم خویش در چنگ گاه کشته
 شد چنانچه و استان دلاوری و مردانگی او تا حال در اشعار هندیه با کثافت گیتی مشهور است
 شیر شاه بعد تسخیر قلعه رای سین و قتل پورن مل در آگره رسیده بیاگرشت و عارضه سعید
 کشید بعد صحت و شفا بر رانے مال دیو حاکم جمیسر وجود سپی و میر تقه که پنجاه هزار
 سوار در ظل را بست او بود سواری کردید فعات جنگ در میان آمد چون کار بجنگ پیش
 زلفت شیر شاه فریبی بخاطر آورده مکاتیب از راجه پوتان سردار متضمن اطاعت
 باوشاهی و انحراف از رانے مال دیو و مناسی شیر خود بجانمب راجه پوتان ارکان دست

راستے مسطور مشتمل بر استقامت و دلجوئی و در راہ مجبوس کردن راستے مذکور نوشتہ عمدتاً
 آن خطوط را بدست کسان راستے در آورده ازین معنی دل راستے مال دیور از اعیان دولت
 او برگردانیده در شکر او خلل انداخت و علی التواتر جنگ کرده فتح یافت و اجمیر را
 بتسخیر در آورده بدلی مراجعت نمود چون حاجی بیگم حرم خاص ہمایون بادشاہ در جنگ بہم
 تہمتہ در قید آمدہ بود شیر شاہ از روسے نیکذاتی آن عقیقہ بحرمت و اعزاز تمام مامون و
 مصون میداشت بعد از آنکہ خبر رسید کہ بادشاہ از عراق و حراسان معاودت
 نموده در کابل رسیدند ان عفت قباب را با احترام تمام پیش بادشاہ در کابل
 رسانید و نیک نامی و نیک مردی خود بر عالمیان ظاہر گردانید لقصہ شیر شاہ
 بنایت نیک ذات و فرخندہ صفات و عقل و دانش و تدبیر ملک گیری و جهانداری
 بے نظیر بود در وفا ہست رعایا و اسودگی خلایق ہمت بر کمال داشت در احیائے
 مراسم عدل و داد و افشائے لوازم ہزل و سخاگوئے سبقت از نوشیروان عادل
 برودہ در محکمہ عدالت خویش و بیگانہ را مساوی میدانست و سایر الناس را بیک نظر
 میدید گویند روزے شاہزادہ عادل خان کہ از ہمہ کلان بود فیل سوار از کوچہ آگرہ
 میگذشت بقال زنی در خانہ خود کہ دیوار کوتاہ داشت برہنہ بغبل مشغول بود چون نظر
 شاہزادہ بران زن جمیلہ برہنہ افتاد بیرہ پان مسوی او انداخت و نگاہ کردہ از ان کوچہ
 گذشت از آنجا کہ ان عورت در عصمت ثابت بود از نیکہ مرد بیگانہ او را برہنہ
 دید خواست کہ خود را ہلاک گرداند ہمدران اثناے شوہر شش آمدہ برین حال
 واقف گردید و عورت را بحرف و حکایت از ہلاکت باز داشت و ان بیرہ پان را
 گرفتہ در جرگہ فریادیان داخل شدہ حقیقت حال را برض شیر شاہ رسانید ان
 بادشاہ عدالت پناہ بر ماجرائے احوال بقال واقف گشتہ افشوس بسیار کرد و بہقہمتنا
 انصاف سنجی حکم کرد کہ این بقال را فیل سوار کردہ زن عادل خان را پیش او حاضر
 سازند تا مستغیث ہمین بیرہ پان را کہ بدست دارد بسوسے او اندازد امر او وز را
 ہر چند در موقوف این حکم التماس کردند منظور نگشت و فرمود کہ نزدیک من در عدالت
 فرزند و رعیت برابر است کہ روا باشد کہ فرزندان ما بار عایا چہنمین سلوک
 ناہنجار کنند اخر الامر بقال راضی شد و عرض نمود کہ بحق خود رسیدم و از فریاد

باز ادم نظم

ز تاثیر عدلست آرام ملک
که از عدل حاصل شود کام ملک
ترازین به احسن چه حاصل شود
که نامت شهنشاه عادل شود
چو نوشیروان عدل کرد اختیاباً
کنون نام نیک است از یادگار

در زمان سلطنت اکثر احکام اختراع کرده مدار کار بر قوانین سلطان علاء الدین غلجی که در تاریخ فیروزشاهی مندرج است نهاد و داغ اسپ را که پیش ازین سلطان علاء الدین مقرر کرده بود و راتج نه گشت مجر و اراج داد و هزار و پانصد کرده از بنگاله تارمهتاس پنجاب بمفاصله دو و دو کرده سرالاباد کرده در هر سرا دو و اسپ که نام واکچوکی باشد نصب نمود در دوسر روز خبر بنگاله برمهتاس میرسید و مقرر بود وقتی که شیرشاه در دولتخانه والا برائے خود مایده گستردی او از نقاره شدی چون سرالاباد نزدیک نزدیک بود در طرفه العین بتامی سرالاباد از بنگاله تارمهتاس پنجاب و دیگر شامزاههائے مالک مردم خبر در گشته نقاره نواختندی و در هر سرالاباد همان وقت از سرکار بادشاهی بمسافرین مسلمین طعام و بهندوان ارد و روغن دیگر دادند و عالم عالم مسافران از مایده افضال ان بادشاه دریا نوال معده خواهش برامو دندے مترو دین تهیدست از قوت در ماندگی نه کشیدندے پیت

شربت جودش مزاج تنگدستی را دوا
خسته افلاس را فیض عطایش غمگسار

و در شامراه بهر دو جانب درخت میوه دارند مانند تاشترودان در سایه ان بایش و اما مشامده مشد نمایند و از اثمار ان اشجار بے ممانعت بهره یاب شوند مقرر گرد بود که از نیلاب تادلی دیهات افغانان دورویه اباد سازند تا سدر راه مغول از سمت کابل بوده باشد در عهد سلطنت او امنیت بجدی بود که اگر زالی سبب طلا داشتی و در صحرا خواب کردی حاجت پاسبان نبود قطعه

اگر یک تن بر دو چون مهرانور
زمشرق تا بغرب طشت از زر

نیاز و بیج عور از ورع و پرینز
که در طشت زر او بسنگر دتیز

گویند چون ایینه دیدی تا سفت خوردی که بنام شام بمنزل رسیدم یعنی در وقت بهیری

سلطنت یافتم مشهور است که در روز داخل شدن شیرشاه در دلی عورتی سبزه
فروش بر زبان آورد که دلی شوهر یافت اما پیر چون این سخن بگوشش شیرشاه رسید
جو آنانه اسپ را تند کرد و بازان زن عیار گفت پیر است اما ظریف القصد شیرشاه
در آخر برای تخیر قلعه کالنجر رسیده محاصره نمود سرکوب و ساباط ترتیب داده
حقه های دار در آتش داده درون قلعه انداختن آعناز کرد اتفاقات یک هفته
بر دیوار تصادم نموده برگشت و در دیگر هفته افتاد آتش در گرفت بسیاری
از لشکریان بادشاهی صنایع شدند شیرشاه هم که نزدیک بود سوخته شد تا آنکه
اندک رفتی داشت ترتیب جنگ بر دم خود میگفت در آخر همان روز قلعه
مستوح گشت و روح شیرشاه نیز از حصار بدن همان روز بر آمد و باعث هزاران تاسف
و فزادان غم خیر خواهان گردید قطع

شیرشاه آنکه از صلابت او شیر و پیر آب را بهم می خورد

چونکه رفت از جهان بدار بقا یافت تاریخ اوز آتش مرد

مدت حکومت او بست سال و کثری انا نجله پانزده سال در امارت دینج سال و
دوماه در سلطنت هندوستان *

اسلام شاه المشهور سلیم شاه عرف شامزاده جلال خان بن شیرشاه

چون واقعه ناگزیر شیرشاه روداد ارکان دولت و اعیان حضرت مشورت کردند
که شامزاده عادل خان خلیف بزرگ در قلعه رنتنبه پور دور دست است و وجود
بادشاه برائے پاسبانی سپاه و رعیت ضرور و الا زودتر فتنه بر می خیزد و
اختلال در ممالک راه می یابد ناگزیر شامزاده جلال خان خلیف خورد با که در ریون تابع
پایه بود طلبد استند و او بجناب استعجال در پایان قلعه کالنجر در ۹۵۲ هجری قمری
خلافت جلوس نموده و سکه و خطبه بنام خود کرده اسلام شاه خطاب گردانید و به بلده
بزرگ نامه نگاشت که برائے تنکین فتنه و آشوب محافظت سپاه نموده ام مرا
بجز اطاعت چاره نیست شامزاده عادل خان در جواب نوشت اگر گفتار بگردار پیوندی
و فروغ راستی داری باید که خواص خان و چهار امر را بفریسید تا آمده تنکین من نموده

بروند اسلام شاه ان امر را نخواستند که قتل خاطر شاهزاده نموده بیارند بعد از آن که
 اسلام شاه از کابل نجر به آگره رسیده شاهزاده عادل خان نیز از رتنپه پور آمد و دست
 بر ملا قاست طرفین افتاد اسلام شاه بخاطر آورد که سلطنت نه امریست که از دست
 باید داد و دولت و جاه نه چیزیست که بکسی باید سپرد و در این صورت اندر اندیشیده
 مقرر کرد که زیاده از دو سه کس در قلعه همراه شاهزاده نیابند چون تقدیر زخمیه بود
 که این اندیشمندان رود در وقت آمدن شاهزاده جمعی کثیر در وان قلعه رفتند اسلام شاه
 بالضرورت اظهار اخلاص و برادری نموده گفت که تا حال افغانان را نگاه داشته شد
 اکنون بشما می سپارم نگاه دست شاهزاده را گرفته بر تخت نشاند و چا پلوسی با نمود
 از آنجا که شاهزاده بعیش و عشرت میل تمام داشت قبول سلطنت نکرده اسلام شاه را
 بر تخت نشانیده اول خود سلام کرد و مبارک باد گفت پس از آن دیگران سلام
 کردند همانوقت شاهزاده رخصت شده در بیان رفت اسلام شاه با وجود چنین
 سلوک که از برادر کلان بوقوع آمد از و خاطر جرح نداشت و از بے اتفاقی بعضی امر
 هراس مندی بود بنا بر آن جولانه طلب بدست غازی خان محلی فرستاد که شاهزاده را مقید
 کرده بیارند شاهزاده بعد طلاع این معنی نزد خواص خان در میوات رفتند از
 نقص عهد اسلام شاه او را مطلع گردانید ازین معنی خواص خان بر اشفته غازی خان
 محلی را طلبد اشته همان زنجیر در پائے او انداخته و او را بے مخالفت بر افراشت
 و امرایان موافق را رفیق خود کرده بالشکر بسیار روانه آگره گردید قطب خان و
 دیگر امرای که در عهد شیر شاه رفیق بودند از اسلام شاه رنجیده شاهزاده عادل خان
 را ترغیب سلطنت نمودند اسلام شاه بتدارک این شورشش پرداخته قطب خان
 و غیره را تسکین کرده با خود متفق گردانید شاهزاده با اتفاق خواص خان و دیگر امرای
 در نواحی آگره آمده صفوف پیکار راست و در طرفین جنگ تراز و شده بارادت
 اهل شاهزاده شکست یافتند بطرف پتنه رفت بعد از آن اهل شاهزاده بکسی
 معلوم نیست و خواص خان و عیسی خان هزیمت خورده بجانب کوه کاپون رفتند
 و اکثر اوقات از کوه برآمده و امن کوه که تعلق به پادشاه داشت تاراج میکردند بعد
 چندگاه قطب خان با عساکر گمان بر سران تعیین گردید از آنجا که قطب خان

بر ترغیب آمدن شاهزاده رفیق دیگران بود و از اسلام شاه هراس داشت
 از آنجا که نخواست در لاهور پیش اعظم همایون رسید او قطب خان را بموجب حکم
 قید کرده بحضور فرستاد تا اسلام شاه او را چهار کس دیگر قید کرده و قلعه گوالیار
 محبوس گردانید چون اسلام شاه در رعیت پروری و عدالت گستری و خداشناسی
 دایره دوستی بے نظیر بود اما سپاهی را بغایت تنگ و از رده میداشت و
 طریقه اوان بود که هر کرا از روستای اعتراض از نوکری بر طرف کردی جاگیرش تغییر داد
 مقرر نمودی که او با جمعیت خود حاضر بوده بدستور سابق خدمت میکرد با مشد
 در صورتی که اندکی در تقدیم خدمت از و بتوان شدی مورد عتاب گردیدی بلکه فرزندان
 بسیار رسیدی نظیر

سپه را در اسودگی خویش بدید	که در حالت سختی آید بکار
سپاهش که کارش نباشد برگ	کجا روزی بجاهند دل برگ
بهائے سرخویش من خورده	نه انصاف باشد که سختی برند
چو دارند گنج از سپاهی دیرنخ	در پنج ایدش دست برون به تیغ
چه مردی کند در صفت کارزار	که دستش تپتی باشد از روزگار
همان به که لشکر بجان پروری	که سلطان به لشکر کند سروری

از وقوع چنین امور بعضی امرامخوف شدند و اعظم همایون عرف هیبت خان نیز
 در لاهور رایت مخالفت برافراشت و او از جانب لاهور و خواص خان و عیسی خان
 از طرف کمایون در انباله متصل سهند رسید مشورت کردند که شاهزاده عادل خان
 را طلب داشته سلطان باید بر داشت اعظم همایون این معنی را قبول نکرد و خود
 اراده خلافت میداشت خواص خان رنجیده بے جنگ برخاسته رفت عیسی خان
 خود را پیش اسلام شاه رسانید و اعظم همایون و دیگر نیازیان بر ناله متصل انباله
 صفوف مصاف ار استه با اسلام شاه آماده پیکار شدند و بانگ جنگ منہزم
 گشته نتیجہ صرام نکلی یافتند و بہر طرف متفرق گشتند سعید خان برادر اعظم همایون
 خواست در زمره رومانی که مبارک باد فتح میدادند رفت قصد اسلام شاه
 نماید فیلبانے ازین معنی واقف شده در وقت آمدنش دران مردم نیزه زده

اوپا بدر کرد نظم

ان را که خدا نگا دارد آسب کے پرو نہ ارد
کارش ہمہ بخت نیک سازد در غصہ حسود جان گدازد

انقصہ نیازیان گریختہ در دہنکوت نزدیک ولایت رتوہ اقامت ورزیدند و اسلام
شاہ تارہتاس تعاقب نموده بگو اہل ہارسید روزے شجاعت خان را شخصے ناگہان
زخم زدہ بود او وقوع این معنی با اشارہ اسلام شاہ تصور نموده متوہم گردید و از حضور
گریختہ بہالوہ رفت عیسیٰ خان را با ہشت ہزار سوار تعاقب اوتقین کرد اور فتنہ چند مرتبہ
مخار بہ نمودہ شجاعت خان را عاجز ساخت بالضرور شجاعت خان اطاعت قبول
کرده در حضور آمد و بعد چند گاہ مورد عنایت گشتہ بحکومت مالوہ باز سرفرازی
یافت چون ظاہر شد کہ اعظم ہمایون در دہنکوت اقامت ورزیدہ در ان نواحی
مصدر فتنہ و فساد شد و اختلال در امور ان دیار راہ یافتہ بنا بر رفع این
شورش خواجہ ویس را کہ از عمدہ امرائے والا شان بود با بست ہزار سوار تقین
نمودند چون فتنہ اندوزان جمعیت فراوان داشتند و اسباب نبروز یاد و بخت
در اول جنگ شکست یافتہ رو بفرار نہاد اعظم ہمایون بعد فتح تاسہرند تعاقب
خواجہ ویس نموده و لشکر یانش بر قصبات و دیہات پنجاب دست تطاول
دراز کردہ بند و مواشی و مال سکنہ اندیاری فارت نمودند و شورش عظیم در پنجاب
و حالتی غریب بر ساکنان اندیاری روداد از انجا کہ مالش کردن کسان عصیان شرت
کہ کلاہ گوشہ استگہار کج نہادہ و مارغ شوریگی دارند و انداختن فتنہ اندوزان
جرایم ورد کہ باعث اختلال امور مملکت شوند بر ذمت ہست سلاطین والا اقتدار
لازم ہست تا خارا شوب از راہ مملکت و غم فتنہ از دل خلائق برآمدہ موجب
امنیت روزگار گردد و بنا بر این اندیشہ اسلام شاہ بالشکر گران و توپ خانہ فراوان
از دہلی متوجہ دفع نیازیان گردید اعظم ہمایون کہ سرخیل جاغہ سرکشان بود
تاب نیاوردہ گریختہ در دہنکوت رفتہ متحصن گشت لشکر بادشاہی قلعہ را گرد
گرفتہ اسباب قلعہ گیری ہیا کردند و متواتر جنگ توپ و تفنگ در میان آمد
و شکست بر مخالفان افتاد اعظم ہمایون گریختہ در کوهستان گہران رفتہ

بسطان ادم گھر پہنہاہ برد و اہل عیال و ماوریش و دست مردم بادشاہی
 اسیر شدند بعد ان اسلام شاہ بر سر گھران نہضت نمود سلطان ادم انا و پیکا
 گشتہ بارہا محاربات در میان آوردہ تا سال ۱۱۳۱ قمری رود ادرام سلطان ادم عاجز
 شدہ عذرا خواست و اعظم ہمایون را از انجا بر آورد و او فرار نمودہ بطرف
 کشمیر رفت اسلام شاہ اندکی اتقا قب نمودہ برگشت در ان ایام شخصی در تنگی راہ کشمیر
 بر سر اسلام شاہ انداخت اما کار گرنشد بادشاہ از غایت چستی و چالاکی پرو غالب
 آمدہ بدست خود اورا بقتل رسانید با بجلہ چون فتنہ و فساد ازان دیار بر طرف شد
 و امن و امان پدید آمد اسلام شاہ ازان نواحی خاطر جمع نمودہ براہ دامنہ کوه روانہ دہلی
 گردید چون نزدیک جمون بقصبہ بن رسید خبر آمد کہ کامران میرزا برادر خورد ہمایون باد
 در کابل از برادر کلان شکست یافتہ باستد عاسے کمک آمدہ نزدیک خیمہ گاہ بادشاہی
 رسیدہ اسلام شاہ او از خان پسر خود را مع مولانا عبد اللہ سلطان پوری با استقبال
 فرستاد انہا رفتہ میرزا را اور دند چون میرزا در حضور رسیدہ ایستاد اسلام شاہ
 از روسے دعوت یا بواسطہ نفقت مرزا متوجہ نگشت و عمد اتقا فل کہ حسب الامر
 او میر تو زک باواز بلند گفت کہ قبلہ عالم مقدم زادہ کابل مجرا میکنند و این لفظ
 راسہ مرتبہ تکرار کرد و باعث ہتک ابرو کے میرزا گردید بالاخر اسلام شاہ
 بتعظیم نیم قیاسے بہ میرزا ملاقات کرد و از این معنی زیادہ خفت مرزا گردید و چرانگردد
 کہ از قبیلہ و کعبہ خود روگردان گشتہ بدشمن جانی التجا اور دہ بود چون از انجا کوچ
 گشت بطریق نظر بند میرزا را ہمراہ برد و میرزا از راہ فتا بویافتہ گریخت و براہ کوه
 سواک بجن و مشاق مالایطاق پیش سلطان ادم گھر رسید و سلطان اورا دستگیر
 کردہ نزد ہمایون بادشاہ رسانید چنانچہ سابقا سمت تحریر یافت القصر
 سلطان اسلام شاہ چون در دہلی رسید شہرت گشت کہ بادشاہ برائے دستگیر
 کرون کامران میرزا از اب سندہ گذشتہ ازین خبر اسلام شاہ از دہلی متوجہ
 لاہور گردید چون نرگاوان توپ خانہ حاضر نبودند برائے چرا با ماکن دور دست
 رفتہ بودند از روسے شتاب زدگی برائے کشیدن عرابہائے توپ خانہ

ادمیان مقرر کرد و هر توپ را هزار دو هزار ادم می کشیدند بعد رسیدن بلاهور خبر یافت که پادشاه بعد دستگیر کردن کامران میرزا از کتار و ریاسه سنده باز بکابل مراجعت کرد و اسلام شاه از اطلاق این معنی و بعد حصول جمعیت از نظم و نسق امور آن دیار معاودت نمود بخاطر داشت که چون لاهور شهر بیت بزرگ و رانندگ فرصت تجملات پادشاهی و سامان لشکرها و سپاه فراوان و بیاق و سلاح و دیگر اسباب جنگ بهم میرسد و محل درآمدن مغل از کابل است آن شهر را خراب کرده مانکوت را که در کوه سواک قلعه احداث کرده اوست دارالملطنت گردانند مانکوت قلعه است متضمن چهار قلعه استوار بر فراز کوه چها مقارن بهم و تمامی انقلاع آسمانی ارتفاع بنظر نظارگیان از یک قلعه زیاده در نمی آید لشکرها را بان وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن قلعه یافتن دشوار اینهاست گوارا انصار اوان دارد و اذوق چند آنکه خواهد میسر نظم

حصارے چو گردون گردان بلند که رفعت ز جرشس بود پهره مند

نیاید سراو بگردون منرو که سرکوب گردون بود برج او

لیکن این اراده او صورت نه بست و بزحمت دانه دنبل که بر مقعد او برآمد در گویا برحمت حق پیوست بغایت نیک ذات و نیکو صفات بود قوانین سلطنت و قواعد عدالت مانند پدر و االات در مرعی میداشت در عهد او از اقبیا برضفاستم نیرسید از نیلاب تا بنگاله در میان سراها که شیر شاه احداث کرده بود یکسر سرکے دیگر تعمیر نموده بدستور پدر رسیع قدر برائے مسافران طعام از سرکار خویش مقرر کرد و قانون گویان پرگنات برائے نگا داشت سر رشته کاغذ از نقیر و نطق پیر و بیان حال رعایا و تدبیر ابادی و امنزدنی مزدعات و مشورت ضبط حاصلات و گذارش حقیقت هر نیک و بد اختراع اوست ملک گیری و جهانداری انصاف و عدالت و انتظام مہام جهان بنوعی که ازین پدر و پسر بمنصه ظهور رسیده از سلاطین گذشته کم نشان میدهند افر رفتند و اسم نیکی و نیک نهادی خود را در جهان گذاشتند بیت

خنگ انکس که گویے نیکی برد

نیک و بد چون همه بیاید مرد

مدت سلطنت او هشت سال و دو ماه و هشت روز *

فیروز شاه عرفشاه هزارده فیروز خان بن اسلام شاه

بعد رحلت اسلام شاه ارکان دولت و اعیان سلطنت فیروز خان را که در عمرده سالگی بود بر تخت خلافت نشاندند سابقاً اسلام شاه به بی بی بای ^{نظماً} منکو حه خود میگفت که مرگ این فرزند از مبارز خان برادرشست اگر برادر خود را میخواهی از فرزند دست خود بشو بهتر است که این خوار از میان بردار بی بی جواب میداد که برادر من مبارز خان بعیش و عشرت میگذراند او را به بادشاهی کاری نیست ازانجا که سخن بادشاهان بادشاه سخن است آنچه اسلام شاه گفته بود از مبارز خان بمنصه ظهور رسید یعنی بعد جلوس فیروز خان بر تخت مبارز خان بطبع سلطنت قصد خواهرزاده خود کرده هر چند بی بی بای خواهرش گریه و اکراخ نمود و گفت این طفلک را بجائے می برم تو بادشاهی کن و زینهار قصد پسر من کن آن بے رحم سنگدل متبول نه کرده فیروز شاه را باقیج ترین وجوه کشت و بدنامی ابد برائے خود حاصل نمود مدت سلطنت فیروز شاه سه روز *

سلطان محمد عادل عرف مبارز خان علی بن نظام خان

برادرزاده شیر شاه

در سنه ^{۹۶۰} بر تخت خلافت جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرده سلطان محمد عادل مخاطب گشت و ابواب خزان کشوره مانند سلطان تعلق شاه دست بذل نوال کشاده طریقہ سخاوت پیش کرد و شمشیر خان برادر خود و خواص خان را که عنسلام زاده شیر شاه بود وزیر اعظم و مدار علیه مالک ساخت و همیون بقتال ساکن ریواری میشاد اعتبار یافت این همیون در ابتدا کے حال در پس کوچاگردان به بے سرمایگی نیک شور فروختی بعد از آن در اردو کے اسلام شاه دوکان داری میکرد بعد چند کے بلطایف اخیل مودی اسلام شاه گردید چون طالع او

مددگار شد اعتبار یافته از معتمدان گشت و در اکثر امور ملکی و مالی و خیل شد بعد
از آنکه سلطان محمد عادل سیر ار اسے خلافت گشت ہیومن معتمد علیہ گردید و رفتہ
رفتہ جمیع مہات ملکی و مالی با و رجوع شد چند گاہ بخطاب بسنت اسے مخاطب
شد بعد ان راجہ بکر ماجیت خطاب یافتہ کار سلطنت از پیشش برد اگر چه
اسم سلطنت بر سلطان بود اما تاسے کار و بار جہا نبنانی ہیومن الملقب داشت نظم و
سنق امور مملکت و عزل و نصب حکام ممالک و داد و مستد جاگیرا و بند و بست
عساکر با ختیار او بود و فیل خانہ و خزانہ شیر شاہ و اسلام شاہ در قیض و تصرف
او در آمد گویند بدقیافہ و کر یہ منظر و کوتہ قد و در از اندیشہ بود سواری اسپ
نمیدانست و شمشیر بر کمر نی بست ہمیشہ سواری فیل میکرد و انچنان بہرہ از
شجاعت و دلوری داشت کہ از طرف سلطان محمد عادل بافتائے کہ مدعی سلطنت
بود بست و دو جنگ نمودہ بقوت دلیری و مردانگی منظر و منصور گشت و نوے
از عقل و دانش بہرہ مند بود کہ تدبیر فرمان روائی و کشور کشائی و قواعد جہا نبنانی
دیکتی ستانی انچہ او کردہ دیگرے نکرده باشد جمیع افغانان مطیع و متقاد او بودند و
اصلا سر از خط اطاعت او بیرون نمی بردند **پیت**

زطالع ہر کار روشن شود شمع ہمہ اسباب دولت می شود جمع

القصد بعد چند گاہ افغانان از سلطان محمد عادل برگشتہ ہر یکے بہر ناجی یعنی وزیری
بہر طرف رفتند و فنا و بر خاست شاہ محمد فرلی و سکندر خان پسرش پیش سلطان
گفت و گوے ناہموار کردہ بسیاری را کشتند و انہا برگشتہ شدند تاج خان
برا در سلیمان کرارانی در دیوان خاص از حکم سلطان عدول نمود و از گوالیار گریختہ
بر کنار دریائے گنگ رفتہ جمعیت فراہم آوردہ اسے مخالفت بر افراشت
ہیومن بقال بالشرک بسیار و مینان بیشمار رفتہ اورا شکست دادا بر اسیم خان
سور کہ خواہرا و در عفت نکاح سلطان محمد عادل بود از بنی اعمام شیر شاہ بود مخالفت
ورزیدہ اکثر پرگنات نواحی دہلی را متصرف گشت و بسیاری امرارا با خود متفق گردانید
سلطان محمد عادل تاب نیاوردہ بہ طرف چنارہ گدہ رفت احمد خان سور کہ برادرزادہ
و داماد شیر شاہ و خواہر دیگر سلطان محمد عادل و حسانہ او بود خود را سلطان سکند

لقب ساخته بر سر ابراهیم خان رفت لشکر ابراهیم خان هفتاد هزار سوار بود
 و سکندر خان ده هزار سوار داشت بهمدیگر جنگ واقع شد بتاییدات
 بجانی سلطان سکندر بر و غالب آمد اگره و در پی متصرف گشت و از سنده
 تا دریائے گنگ بتصرف او درآمد میخواست که شرق رویه رفت مدعیان
 حکومت را از میان برداشته دعوی انفرادی نماید لیکن بسبب شهرت توجه
 محمد همایون بادشاه از کابل بسمت هندوستان در اگره متوقف ماند و همیون بقال
 از جانب سلطان محمد عادل بالشکر بسیار و پانصد فیصل نامدار و توپ خانه بی شمار
 آمد با ابراهیم خان جنگ کرده منظر و منصور گردید و بعد حصول جمعیت خاطر
 ازین طرف بر سر محمد خان سور حاکم بنگاله که علم مخالفت بر افراشته بطرف جنوب
 و کاپی و اگره راهی شده بود رفتند با سلطان محمد عادل رسیق گردید و در موضع
 چپر گتیه دوازده کوه کاپی مجادل عظیم نمود قضا را با محمد خان شکست یافته
 در زمگاه کشته شد و کار همیون بقال بالا تر گشت چون در اگره سلطان سکندر
 استیلا داشت همیون مقاومت با سلطان سکندر از اندازه قوت خویش بیرون
 دانسته اراده اگره فتح نموده بجانب بهار و بنگاله روانه گشت دیگر مقدمات
 سلطان محمد عادل همین جا گذاشته شد حقیقت کشته شدن او و همیون و دیگران
 در عهد سلطنت محمد کبیر بادشاه تحریر خواهد آمد اکنون ذکر آمدن محمد همایون
 بادشاه برائے تغیر هندوستان و جنگ گردن با سکندر و منظر و منصور گردیدن
 و انقطاع رشته سلطنت افغانان بقلم آوردن ضرور است مدت حکومت سلطان
 محمد عادل قریب دو سال و از ابتدائے شیر شاه لغایت سلطان محمد عادل چهارتن
 شانزده سال *



(۱) و د *

(۲) اب سنده *

(۳) انباز و شاید چپر کند یا چپر کند *